

کلاوس کلمان

کمونیسم متعدد الاحزاب؟ سردرگمی احزاب کمونیست اروپایی در اروپای غربی و واکنش آنان در قبال تحولات لهستان*

انشعابی پایین آورد، به وقوع پیوسته بود) و اکنون به نظر می‌رسد که به طور کامل درگیر منازعات بین فرقه‌ای است.

«کلاوس کلمان» به خاطر آنکه اجازه نداده است کارپژوهش وی دست‌خوش رویدادهای روز شود، باید مورد تقدیر قرار گیرد. به همراه سایرین، کمونیسم اروپایی به خاطر ابتکاراتش در عرصه محافل بحث روشنفکرانه در روابط تیره شرق و غرب، سزاوار اعتبار است. با چنین نگرشی، بویژه اکنون که پیوندهای شرق-غرب با گفت و شنود بی‌تردید اجباری کنترل تسلیحات و خلع سلاح آمیخته شده است، کمونیسم اروپایی همچنان به صورت یک قهرمان فرهنگ سیاسی در مقامی رفیع باقی مانده است. این شگفتی آور نیست که ما آلمانیها چه در شرق و چه در غرب همواره به کمونیسم اروپایی، بدون آنکه به وجود آورنده آن باشیم، توجه ویژه‌ای معطوف داشته‌ایم.

در آغاز کلام باید گفت که شایستگی کلمان در این واقعیت نهفته است که برخلاف اغلب ادبیات مشابه، وی کمونیسم اروپایی را نه به عنوان یک کیان جداگانه، بلکه به عنوان

هرچند بزرگترین حزب کمونیست اروپایی، حزب کمونیست ایتالیا، در انتخابات ۱۹۸۴ پارلمان اروپا ۳۳/۳ درصد آرای مردم را به دست آورد و بدین ترتیب به عنوان نیرومندترین نیروی سیاسی ایتالیا ظاهر شد. کمونیسم اروپایی دیگر رونقی ندارد. با وجود این، «بتینوکراسی»، نخست‌وزیر سوسیالیست، که حزب او تنها ۱۱/۲ درصد آرا را به دست آورده است، خود را در رأس پابرجاترین کابینه پس از جنگ ایتالیا یافته است. حزب کمونیست فرانسه در پی قطعنامه‌های بیست و پنجمین کنگره حزب در فوریه ۱۹۸۵، برای آینده قابل پیش‌بینی به اردوگاه سنت گرایان بازگشته است. این اقدام در آستانه انتخابات پارلمان اروپایی (جایی که آرای حزب کمونیست فرانسه به نصف، یعنی ۱۱/۴ درصد کاهش یافت) و ابطال ائتلاف و همکاری در حکومت با سوسیالیستها در ژوئیه ۱۹۸۴، که تغییر مهمی ایجاد نکرده، صورت گرفت. از اهمیت حزب کمونیست اسپانیا کاسته شده است (این امر حتی پیش از انتخابات ۱۹۸۲ که سهم آن از آرای عمومی، حزب را تا سطح یک حزب

پدیده‌ای که در مارکسیسم-لنینیسم ریشه دارد، مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. وی تشخیص داده است که کمونیستهای اروپایی تنها بخشهای مشخصی از کمونیسم کلاسیک، بویژه «انگلس پایبند اصول دیرینه» و «مارکس انسان‌مدار جدید» را آغاز کرده‌اند (ص ۴۴).

وی به نحوی قانع کننده، یک اشتباه مرسوم را رد می‌کند و ثابت می‌کند که «در روند تغییر از کمونیسم کلاسیک به کمونیسم اروپایی مفهوم و جوهر «دیکتاتوری پرولتاریا» به عنوان «شرط لازم» تنها به یکی از چندین امکان تغییر یافته است؛ هرچند که نظریه‌پردازان، آن را به طور صریح و به یکباره رد نکرده‌اند» (ص ۳۵). وی همچنین «تضاد فراگیر» را نادیده نگرفته است که هنوز بین سلطه طرفداران «گراشی» (دیر کل اسبق حزب کمونیست ایتالیا) و یا نظریه تکامل مترادف ایتالیایی برای (دیکتاتوری پرولتاریا) و تعدد حزبی اروپای غربی وجود دارد (ص ۷۱). نویسنده بخوبی از تضاد در میان نظرات کمونیستهای اروپایی درباره اتوپیای مربوط به هدف آنها، از یک نظم اجتماعی کمونیستی و رفورمیسم در مورد روشهای واقعی اقدام سیاسی آگاهی دارد (ص ۹۲). از نظر نویسنده، این نکته که گرایش کمونیستهای اروپایی به سوی تعدد احزاب غرب، همگام با برچیدن سانترالیسم دمکراتیک داخلی حزب صورت نمی‌گیرد، یک «شکاف و دوری ارزشی» قطعی محسوب می‌شود (ص ۱۰۹).

در مورد احزاب، نویسنده در اختلاف (نه چندان شدیدی) که بین «هاینتس تیمرمان» و خودش بر سر اینکه آیا روند غربی شدن حزب کمونیست ایتالیا تکمیل شده و یا تطبیق آن با سنتهای دموکراتیک اروپای غربی هنوز

جامه‌عمل به خود نپوشیده است، وجود دارد، جانب طرفی را نگرفته است (ص ۱۸۳). او کمونیسم اروپایی اسپانیا را با توجه به توسعه آتی آن نامتجانس، عجیب و غریب، دچار تفرقه و در تضاد با خود توصیف می‌کند (ص ۲۲۸).

نویسنده بدرستی تغییر موضعهای سریع حزب کمونیست فرانسه را از اصلاحات ارتدکسی به اصلاح و باز به راست آیینی با کثرت در اهدافی که حزب برای خود قائل شده است، توضیح می‌دهد. این اهداف، یعنی: «حزب طبقه کارگر، حزب مردم فرانسه و حزب مارکسیسم علمی بودن و حزبی که از لحاظ تاریخی برای انجام مبارزه طبقاتی تعیین شده است» (ص ۴۳).

کلمان همچنین به طور مفصل از نظریه فاصله‌گیری استراتژیک اروپا از ایالات متحده و اتحاد شوروی که به وسیله حزبهای کمونیست ایتالیا و اسپانیا ترویج می‌شود، سخن می‌گوید. وی تضادهای غیرقابل انکار ژئواستراتژیک را رد می‌کند. این مفهوم برای اساس مستدل می‌شود که موازنه جهانی قدرت، که صلح جهانی ضرورتاً بر آن تکیه کرده است، به طور قطعی به سود کرملین، از طریق «نیروی سوم» که مستقیماً با اتحاد شوروی هم‌مرز است، تغییر می‌یابد (ص ۳۲۳).

در خاتمه، نویسنده سه تعریف از کمونیسم اروپایی ارائه می‌دهد: «بخشی از روند کلی جذب اروپایی نظام سیاسی در اروپای لاتین»، «بیان روند سازش محیط سیاسی ملی در کشور» و «نتیجه روندهایی از ادعای شوروی مبنی بر رهبری جنبش بین‌المللی کمونیستی». نویسنده این احتمال را که «تمامیت ملی» بتواند بر «وفاداری بین‌المللی-

که شخص در آن حرکت و زندگی می‌کند» (ص ۳۴۴-۳۴۳). اگر نظر کلاوس کلمان جامعه‌عمل بی‌موشد، می‌تواند انگیزه‌های قطعی برای روند تشنج‌زدایی به وجود آورد. در متن، کتاب با فروتنی به عنوان یک «نسخه اصلاح شده، توسعه یافته و امروزی شده یک رساله» توصیف شده است.

مسلکی» فائق آید، دور از انتظار نمی‌داند و بدین ترتیب، نظریه حاکم بر تئوری مارکسیستی را تأیید می‌کند که می‌گوید: «این آگاهی نیست که در مورد هستی تصمیم می‌گیرد، بلکه این آگاهی سیاسی است که همواره به صورت یک عامل وضعیت اجتماعی عمل می‌کند و این امر شامل محیط از لحاظ تاریخی متکاملی است





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی